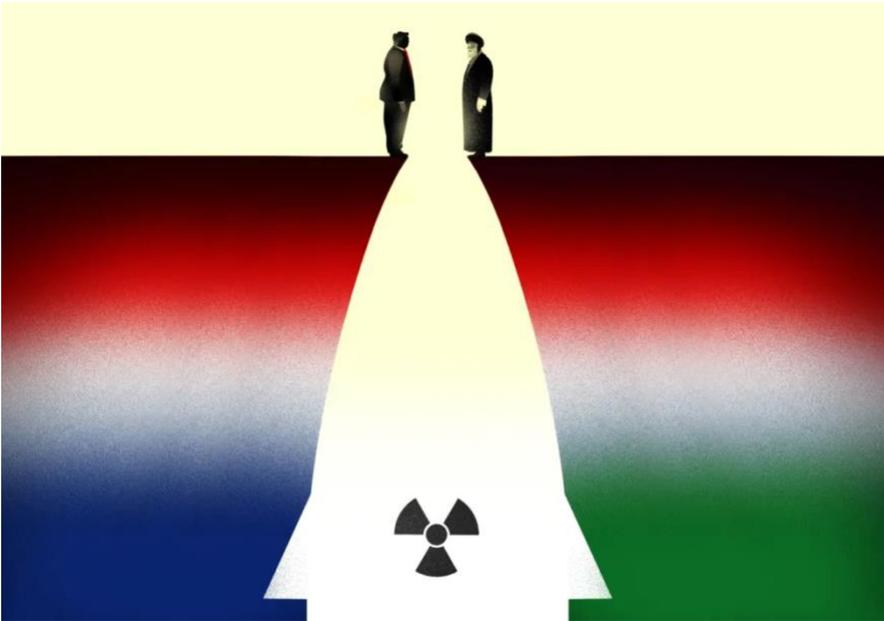


مارس
۲۰۲۶

بازطراحی خاورمیانه؛ از غزه تا ایران

فابریس بالانش | ترجمه‌ی ژيرو مرادی



تصویر: المجله

هفتم اکتبر ۲۰۲۳ نقطه عطفی در ژئوپلیتیک جهانی است که با واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ قابل مقایسه است. اسرائیل با حمایت ایالات متحده، تصمیم گرفته است برای تضمین امنیت بلندمدت خود، عملیات خانه تکانی گسترده‌ای را در منطقه آغاز کند. این تصمیم پیامدهای متعددی به همراه داشته است: نبردی سرنوشت‌ساز علیه حماس، خلع سلاح حزب‌الله در لبنان و فروپاشی رژیم بشار اسد در سوریه. هدف اصلی از تمامی این اقدامات، متوقف کردن برنامه هسته‌ای ایران است که تهدیدی حیاتی برای اسرائیل تلقی می‌شود.

آیا حملات اسرائیل و آمریکا به دنبال تغییر رژیم در ایران هستند؟ طبق گفته‌های دونالد ترامپ، این دقیقاً هدف اوست، چرا که وی به رهبران ایران اعتماد ندارد. او در سال ۲۰۱۷ توافق هسته‌ای (برجام) را که قرار بود در ازای لغو تحریم‌ها به برنامه هسته‌ای ایران پایان دهد، لغو کرد. اکنون در سال ۲۰۲۶، به نظر می‌رسد او به این نتیجه رسیده است که تنها نیروی نظامی تمام‌عیار می‌تواند این مناقشه را حل کند. برای درک فرآیند در حال وقوع، باید کمی به عقب بازگشت و زنجیره وقایع را از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به این سو مرور کرد. همچنین ضروری است که این رویدادها را در بافت وسیع‌تر راهبردی که در ۲۰ سال اخیر محرک ایالات متحده بوده، یعنی حفظ جایگاه خود به عنوان قدرت برتر جهانی در مواجهه با جاه‌طلبی‌های چین، مورد بررسی قرار داد؛ چرا که بمباران ایران صرفاً به خنثی‌سازی برنامه‌های هسته‌ای و موشکی آن محدود نمی‌شود¹.

الف: خانه‌تکانی بزرگ اسرائیل

¹ این مقاله از زبان فرانسه ترجمه شده است و در تاریخ ۲ مارس ۲۰۲۶ در ژورنال ژئوپلیتیک نزع‌ها منتشر شده است. برای مشاهده نسخه فرانسوی به این آدرس رجوع کنید:

<https://www.revueconflits.com/le-remodelage-du-moyen-orient-de-gaza-a-liran>

از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، سرعت تحولات تاریخی در خاورمیانه شتاب گرفته است. این وضعیت، سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مداخله غرب در افغانستان و تهاجم آمریکایی-بریتانیایی به عراق را تداعی می‌کند؛ چرا که از منظر ژئوپلیتیک، کشور مورد تهاجم در موقعیت مشابهی قرار گرفته است. با این حال، یک تفاوت حیاتی میان اسرائیل و ایالات متحده وجود دارد که سرعت عمل و خشونتِ پاسخِ اسرائیل را توجیه می‌کند. اگر ایالات متحده توسط دو اقیانوس از خاورمیانه محافظت می‌شود، اسرائیل در قلب خاورمیانه واقع شده و تنها به واسطه رود اردن و حصارهایی ساده از همسایگان عرب خود در غزه، جنوب لبنان و سینای مصر جدا شده است. به علاوه، پیشتر ثابت شده است که اسرائیل در تیررس موشک‌های ایرانی قرار دارد؛ خواه این موشک‌ها از خود جمهوری اسلامی پرتاب شوند و خواه از یمن، چرا که تهران موشک‌های بالستیک در اختیار حوثی‌ها قرار داده است. حزب‌الله نیز تا پاییز ۲۰۲۴ زرادخانه‌ای از موشک‌های ایرانی در اختیار داشت که قادر به هدف قرار دادن اسرائیل بودند. به همین دلیل، بنیامین نتانیا‌هو تصمیم گرفت با چراغ سبز ایالات متحده در دوره جو بایدن، و سپس با حمایت قاطع پس از انتخاب دونالد ترامپ، دست به «خانه‌تکانی بزرگ» در خاورمیانه بزند؛ چرا که استراتژی‌های این دو کشور با یکدیگر همسو و متقاطع است.

۱. ریشه‌کن کردن حماس در غزه

نخستین هدف اسرائیل، به‌طور قطع حماس است. تصمیم‌گیرندگان اسرائیلی متقاعد شده بودند که حماس در دام فساد گرفتار شده است. غزه از سراسر جهان کمک‌های اقتصادی دریافت می‌کرد و حماس نیز هر ماه با موافقت اسرائیل، چمدان‌های دلار از قطر تحویل می‌گرفت. تصور بر این بود که این روند، سطح معیشت مردم غزه را حفظ کرده و نوعی صلح اجتماعی برقرار می‌کند. با این حال، وقایع ۷ اکتبر بیداری دردناکی برای

اسرائیلی‌ها بود؛ چراکه آن‌ها فکرش را هم نمی‌کردند عملیاتی تروریستی در چنین ابعادی رخ دهد. موساد بیشتر احتمال می‌داد که حماس دست به اقدامی مسالمت‌آمیز، مشابه «راهپیمایی بازگشت»، بزند که در آن یک میلیون غیرنظامی غزه با عبور از حصارهای امنیتی، برای بازگشت به زمین‌هایی که در سال ۱۹۴۸ ترک کرده بودند، وارد خاک اسرائیل شوند.²

غزه که تحت کنترل حماس قرار دارد، نمی‌تواند امیدی به توسعه اقتصادی داشته باشد. این گروه کنترل کاملی بر اقتصاد و توزیع کمک‌های بشردوستانه — که برای بقای مردم غزه حیاتی است — اعمال می‌کند. مدارس و دانشگاه‌ها نیز کیفیت پایینی دارند و بیشتر برای شستشوی مغزی و جذب جوانان به کار می‌روند؛ همان‌طور که در مورد آن دانشجوی دکتری اهل غزه مشاهده کردیم که در سال ۲۰۲۵ به دانشگاه «سیانس پو لیل (Sciences Po Lille)» دعوت شده بود و در نهایت مشخص شد که رویکردهای ضدیهودی دارد.³ این دلیل اصلی تمایل اسرائیل برای نابودی حماس و سازمان‌های وابسته به آن در نوار غزه است. عربستان سعودی نیز که احتمالاً در بازسازی غزه مشارکت خواهد داشت، با این دیدگاه همسو است. این کشور از تأمین مالی مستقیم حماس یا هر تشکیلات خودگردان فلسطینی دیگری خودداری می‌کند؛ چرا که پیش از این شاهد هدررفت کمک‌های سخاوتمندانه خود به فلسطینی‌ها در پی انضباطی مالی و فساد بوده است. بنابراین، خروج حماس (چه به خواسته خود و چه با زور) پیش‌شرط هرگونه طرح بازسازی است؛ طرحی که هزینه آن ۷۰ میلیارد دلار برآورد شده، بدون آنکه

² مصاحبه با یک مقام سیاسی اسرائیلی، تل‌آویو، ژوئن ۲۰۱۶.

³ «در شهر لیل، یک دانشجوی اهل غزه به اتهام تبلیغ تروریسم و ستایش جنایت علیه بشریت تحت بازجویی قرار گرفت». ۳۱ ژوئیه ۲۰۲۵، گزارش لوموند. لینک:

https://www.lemonde.fr/societe/article/2025/07/31/a-lille-une-etudiante-gazaouie-visee-par-une-enquete-pour-apologie-du-terrorisme-et-apologie-de-crime-contre-l-humanite_6625727_3224.html

کمک‌های مستمر برای تأمین معیشت جمعیتی ۲.۴ میلیون نفری — که با سرعت در حال افزایش است — در نظر گرفته شود. در واقع، پیش‌بینی می‌شود این جمعیت تا سال ۲۰۵۰ به ۴ میلیون نفر برسد. با توجه به اینکه تبدیل غزه به یک «سنگاپور جدید» غیرممکن به نظر می‌رسد، تندروهای دولت نتانیاهاو صرفاً اخراج فلسطینی‌ها از نوار غزه به سمت مصر را پیشنهاد می‌دهند؛ راهکاری که به نظر می‌رسد دونالد ترامپ نیز از طریق پروژه «ریویرا در غزه» با آن موافق بوده است.

۲- خلع سلاح حزب‌الله

پس از حماس، هدف بعدی حزب‌الله است. از ۸ اکتبر ۲۰۲۳، این شبه‌نظامیان شیعه با بمباران شمال اسرائیل حمایت خود را از حماس نشان دادند و ۱۰۰ هزار غیرنظامی را مجبور به ترک خانه‌های خود کردند. اسرائیل با بمباران جنوب لبنان پاسخ داد که منجر به خروج صدها هزار لبنانی شد. به مدت یک سال، اسرائیل و حزب‌الله به تبادل آتش توپخانه و چند حمله هوایی بسنده کردند، تا اینکه در سپتامبر ۲۰۲۴ ماجرای پیجرها رخ داد. انفجار هزاران دستگاه ارتباطی داخلی مورد استفاده حزب‌الله که اسرائیلی‌ها آن‌ها را تله‌گذاری کرده بودند، کادرهای این سازمان تروریستی را از پای درآورد. سپس، در ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۴، حملات گسترده به حومه جنوبی بیروت (ضحیه)، رهبر کاریزماتیک آن، حسن نصرالله، را از میان برد و بی‌ثباتی حزب‌الله را کامل کرد و سیگنال آغاز تهاجم به لبنان را صادر نمود.

باید تأکید کرد که حزب‌الله بازوی مسلح ایران در لبنان است و همچنین شبه‌نظامیان طرفدار ایران در عراق، سوریه و یمن را آموزش می‌دهد. این گروه نقشی کلیدی در تشکیلات ایران در شام ایفا می‌کند، زیرا هزاران موشکی که ایران در اختیار آن قرار داده بود، قرار بود به عنوان ابزار بازدارندگی علیه اسرائیل و ایالات متحده عمل کند؛ چرا که

امنیت دولت عبری برای واشنگتن به اندازه امنیت فلوریدا اهمیت دارد. این زرادخانه از طریق سوریه بشار اسد، متحد تزلزل‌ناپذیر ایران از دهه ۱۹۸۰، به دست حزب‌الله می‌رسید. با ایجاد یک کریدور زمینی بین ایران و بیروت در سال ۲۰۱۷،^۴ تسلیحات می‌توانستند به‌طور کامل از طریق جاده جابه‌جا شوند؛ امری که پنهان کردن آن‌ها را نسبت به مسیرهای هوایی یا دریایی، که بنادر و فرودگاه‌هایشان بیشتر تحت نظارت اسرائیل هستند آسان‌تر می‌کرد.

بنابراین، اسرائیل پیش از آغاز حملات مستقیم به خاک ایران، در سپتامبر ۲۰۲۴ تهاجمی را علیه حزب‌الله آغاز کرد. هدف، خنثی‌سازی توانایی آسیب‌رسانی این گروه بود. این جنگ سه ماه به طول انجامید و با عقب‌نشینی حزب‌الله از منطقه مرزی با دولت عبری به پایان رسید. برخلاف جنگ ۲۰۰۶، اسرائیل تمایلی به آغاز یک حمله زمینی گسترده نداشت و نیروی هوایی بخش اصلی عملیات را بر عهده گرفت. نیروهای پیاده در نقاط مرتفع مستقر شدند تا با شلیک تک‌تیراندازها مقابله کنند، اما این اقدام تنها مساحت محدودی را پوشش می‌داد. سپس پیش‌بینی شد که ارتش لبنان در مرحله اول که در دسامبر ۲۰۲۵ به پایان رسید، مسئولیت جنوب لبنان را بر عهده بگیرد. اکنون لازم است که ارتش لبنان حزب‌الله را به‌طور کامل خلع سلاح کند تا از وقوع جنگی جدید با اسرائیل جلوگیری شود؛ اما ارتش لبنان از انجام این کار ناتوان است، حتی اگر دیگر نتواند روی حمایت سوریه همسایه حساب کند، چرا که رژیم بشار اسد فروپاشیده است.

۳- سرنگونی رژیم بشار اسد

^۴فابریس بالانش، «از کریدور ایرانی تا هلال شیعی»، انتشارات مؤسسه هور، دانشگاه استنفورد، ۲۰۱۸. لینک مقاله:

https://www.hoover.org/sites/default/files/research/docs/balanche_iraniancorridor_pdf.pdf

در دسامبر ۲۰۲۴، رژیم بشار اسد پس از دوازده روز پیشروی نظامی گروه‌های جهادی به رهبری «هیئت تحریر الشام» از مبدأ ادلب، تقریباً بدون مقاومت فروپاشید. این واقعه پایان سیزده سال جنگ داخلی بود که پایه‌های سیستم قدرت مبتنی بر حامی‌پروری سیاسی-طایفه‌ای تحت رهبری یک خاندان را ویران کرده بود. سوریه تحت حاکمیت بشار اسد، قطعه اصلی پازل «محور ایرانی» در خاورمیانه محسوب می‌شد؛ چرا که عراق شیعی که از زمان خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۱۱ به چنگ تهران افتاده بود را به «حزب‌الله‌لاند»^۵ یعنی لبنان متصل می‌کرد. با این حال، این قطعه کلیدی بسیار شکننده بود، زیرا دو سوم جمعیت را اعراب سنی تشکیل می‌دهند که دشمن حزب‌الله و ایران هستند. بشار اسد برای کنترل کشور تنها می‌توانست روی جامعه علوی (که خود به آن تعلق داشت و ۱۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند) حساب کند. او همچنین از حمایت دروزی‌ها و گروهی از مسیحیان برخوردار بود که از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان سنی هراس داشتند. در نهایت، برخی قبایل سنی نیز که وفاداری‌شان بر پایه منافع مادی بود، همچنان به او ابراز وفاداری می‌کردند، اما همین‌ها اولین کسانی بودند که پشت او را خالی کردند.

او با تکیه بر حمایت ۵۰ هزار شبه‌نظامی شیعه عراقی و هزاره (شیعیان افغانستان) که توسط ایران تأمین شده بودند، حضور دائمی ۱۰ هزار نیروی حزب‌الله، کارایی هولناک سرویس‌های اطلاعاتی‌اش و نیروی هوایی روسیه، متقاعد شده بود که می‌تواند سلطه خود بر کشور را حفظ کند. او حتی علیرغم فشارهای مکرر روسیه، همچنان از هرگونه مذاکره با ترکیه سرباز می‌زد. در واقع، ترکیه به دنبال به رسمیت شناختن رسمی منطقه «امنیت» خود در شمال سوریه بود تا به خنثی‌سازی حدود ۱۰۰ هزار شورشی «هیئت تحریر الشام (HTS)» به رهبری احمد الشرع و «ارتش ملی سوریه (ANS)» طرفدار ترکیه

^۵ Hezbollahland

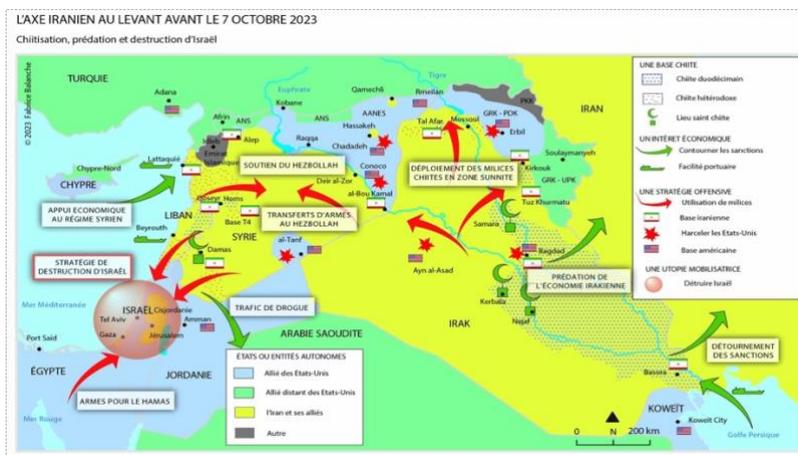
که مناطقی در مرز این کشور را در اشغال داشتند، ادامه دهد. تغییر رویکرد اسرائیل از سال ۲۰۲۱ آغاز شد.^۶

تغییر رویکرد اسرائیل از سال ۲۰۲۱ آغاز شد. در مواجهه با اسد رهبری که به دلیل ریاست بر یک رژیم اقلیت و شکننده، به وضوح محبوبیتی نداشت و سوریه‌ای که گرفتار اسلام‌گرایی و حتی جهادگرایی شده بود، اسرائیل در نهایت به دلیل تهدید ایران، موضع خود را تغییر داد. وقایع ۷ اکتبر این روند را به شدت تسریع کرد. اسرائیل به مواضع حزب‌الله در سوریه، شبه‌نظامیان شیعه عراقی و حتی کنسولگری ایران در دمشق در اول آوریل ۲۰۲۴ جایی که نشست ستاد مشترک نیروی قدس^۷ در سوریه در حال برگزاری بود حمله کرد. هدف، درهم شکستن زیرساخت‌های طرفدار ایران بود که ارتش بی‌رمق سوریه را که پس از سیزده سال جنگ فرسوده شده بود، زنده نگه داشته بودند. در اکتبر ۲۰۲۴، حزب‌الله بخش عمده نیروهای عملیاتی خود را از سوریه فراخواند تا با حمله اسرائیل در لبنان مقابله کند. سایر شبه‌نظامیان شیعه نیز برای فرار از حملات ارتش اسرائیل (Tsahel) به سمت عراق گریختند. با خروج این نیروها، ارتش سوریه ستون فقرات خود را از دست داد و گروه «هیئت تحریر الشام (HTS)» توانست در اواخر نوامبر ۲۰۲۴ به راحتی خطوط دفاعی حلب را درهم شکسته و به سمت دمشق پیشروی کند. از سوی دیگر، روسیه که خود درگیر جنگ اوکراین بود، هیچ تمایلی به کمک به متحد سرکشی چون بشار اسد نداشت. پوتین از رفتار فاجعه‌بار او در قبال ترکیه و مردم سوریه که حتی باعث از دست رفتن آخرین حامیانش شده بود به ستوه آمده بود. رئیس‌جمهور روسیه احتمالاً ترجیح می‌داد او را طعمه جهادگرایان HTS کند تا به

^۶ فابریس بالانش، درس‌هایی از بحران سوریه، پاریس، انتشارات اودیل ژاکوب، مارس ۲۰۲۴.
^۷ نیروی قدس پس از جنگ ایران و عراق، به عنوان یک واحد ویژه و مجزا از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد. این نیرو در جنگ‌های نامتقارن (غیرمتعارف) و عملیات‌های برون‌مرزی تخصص دارد. از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۲۰، رهبری این نیرو بر عهده قاسم سلیمانی بود که در ژانویه ۲۰۲۰ در پی حمله آمریکا در بغداد کشته شد.

سرنوشتی مشابه موسولینی در سال ۱۹۴۵ دچار شود، اما به دلیل حفظ اعتبار خود نزد سایر دیکتاتورهای متحد روسیه، ناچار شد به او پناهندگی بدهد.

نقشه ۱: محور ایرانی در سوریه پیش از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (شیعه سازی، غارت و تخریب اسرائیل)

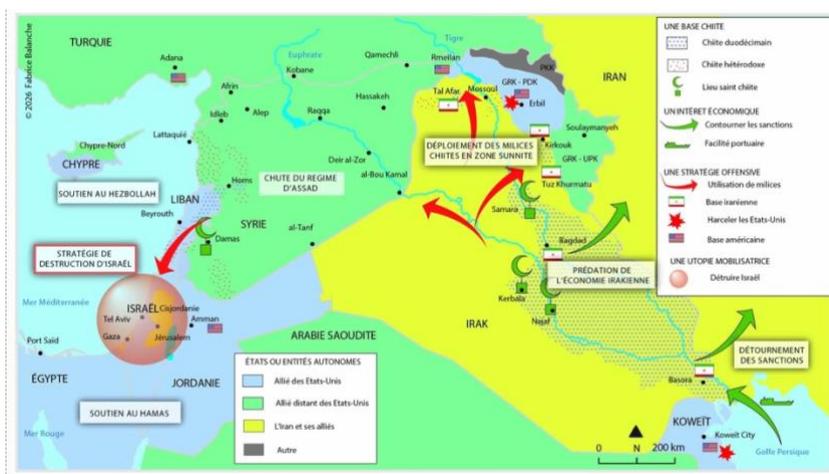


منبع: نویسنده

منافع استراتژیک اسرائیل و ترکیه در پاییز ۲۰۲۴ به طور موقت با هم تلاقی پیدا کرد، اما اکنون دوباره از هم فاصله گرفته‌اند؛ زیرا اسرائیل خواهان یک سوریه‌ی قدرتمند تحت حمایت ترکیه نیست که بخواهد دوباره آرمان فلسطین را احیا کند یا با بازپس‌گیری بلندی‌های جولان، از اسرائیل انتقام بگیرد. پس از شکست اسد، اسرائیل با نابودی کامل زیرساخت‌های نظامی سوریه، گام‌هایی برای تثبیت برتری هوایی خود در آسمان این کشور برداشت. این وضعیت به اسرائیل اجازه می‌دهد که احمد الشرع را در هر لحظه به مرگ تهدید کند و همین موضوع باعث شده رهبر جدید سوریه انعطاف بیشتری برای مذاکره با اسرائیل نشان دهد. تلاویو خواهان امضای سریع یک پیمان صلح با دمشق است؛ تا زمانی که سوریه هنوز ضعیف است و برای بازسازی به ایالات متحده نیاز دارد. احمد

الشرع نیز با حذف بلندی‌های جولان از نقشه‌های جدید سوریه، حسن نیت خود را نشان داده است. پرواضح است که اسرائیل هرگز این منطقه را به سوریه باز نخواهد گرداند و اگر احمد الشرع بر این موضوع پافشاری کند، ممکن است به سرنوشتی مشابه علی خامنه‌ای دچار شود.

نقشه ۲: شکسته شدن محور ایران در سوریه: شیعه‌سازی، غرات و تخریب اسرائیل



منبع: نویسنده

۴- جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای

اسرائیل هرگز نخواهد پذیرفت که ایران به بمب اتمی دست یابد؛ کما اینکه پترودلارهای خلیج نیز که بیش از هر چیز از ایران هراس دارند، چنین چیزی را بر نمی‌تابند. رژیم ملایان بارها اسرائیل را به نابودی تهدید کرده است، امری که فرضیه استفاده از بمب اتمی علیه این کشور را محتمل می‌سازد؛ به‌ویژه آنکه ایران موشک‌های بالستیکی در اختیار دارد که قادرند به اسرائیل برسند. علاوه بر این، یک ایران هسته‌ای می‌تواند از شبکه شبه‌نظامیان شیعه خود (حوئی‌ها، حزب‌الله، حشدالشعبی) برای بی‌ثبات کردن همسایگانش استفاده

کند، در حالی که از تلافی جوی‌های جدی مصون می‌ماند. نمونه تهاجم روسیه به اوکراین، ایران را در عزم خود برای ادامه برنامه هسته‌ای راسخ‌تر می‌کند، چرا که کشوری مجهز به این سلاح، با خطر تلافی جوی جدی روبرو نمی‌شود. بنابراین، حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران، نتیجه منطقی ابتکار اسرائیل برای بازسازی خاورمیانه و تضمین امنیت بلندمدت خود است. در سال ۲۰۲۴، روابط میان ایران و اسرائیل پس از مجموعه‌ای از تبادل موشکی و حملات، به شدت متشنج شد. پس از تخریب کنسولگری ایران در دمشق در اول آوریل، ایران در شب ۱۳ به ۱۴ آوریل ۲۰۲۴ عملیات «وعده صادق» را با پرتاب سیصد پهپاد و موشک به سمت اسرائیل آغاز کرد. اسرائیل در ۱۹ آوریل با حملات هدفمند پاسخ داد که خسارات کمی به بار آورد اما هدف آن آزمایش پدافند هوایی بود.

پس از ترور حسن نصرالله در ۲۷ سپتامبر و بمباران‌های گسترده علیه حزب‌الله در لبنان، ایران ناچار شد برای محافظت از بهترین متحد منطقه‌ای خود و به‌ویژه محافظ نیروی بازدارندگی‌اش در برابر اسرائیل، واکنش نشان دهد. در نتیجه، دویست موشک بالستیک به سمت اسرائیل شلیک شد که این کشور توانست به کمک سامانه «گنبد آهنین» و حمایت کشتی‌های آمریکایی مستقر در منطقه، اکثر آن‌ها را رهگیری کند. پایگاه فرانسه در اردن نیز در این عملیات مشارکت داشت. تنها یک موشک ایرانی خسارات جزئی به پایگاه «گلیوت» که مقر موساد در آن قرار دارد، وارد کرد. در پاسخ، اسرائیلی‌ها پدافند هوایی ایران را منهدم کردند که این امر به هواپیماهای اسرائیلی و آمریکایی اجازه داد در ژوئن ۲۰۲۵ بدون مانع وارد حریم هوایی ایران شده و به سایت‌های موشک‌های بالستیک و تأسیسات هسته‌ای در نطنز، فردو و اصفهان حمله کنند.

پس از بمباران ژوئن ۲۰۲۵، شاهد انزوای ایران بودیم، چرا که روسیه و چین برای حمایت از آن مداخله نکردند. ولادیمیر پوتین با لحنی موجز اعلام کرد که او به ایران

پیشنهاد خرید سامانه‌های پدافند هوایی را داده بود، اما این پیشنهاد رد شده بود. به نظر می‌رسد مسکو به دنبال فاصله گرفتن از تهران است، زیرا ایران را مسئول شکست خود در سوریه می‌داند. در واقع، مبارزه ایدئولوژیک ایران علیه اسرائیل منجر به سقوط بشار اسد و شکستی تحقیرآمیز برای روسیه شد و حضور نظامی این کشور در دریای مدیترانه شرقی را زیر سؤال برد. در سطح منطقه، تنها حوثی‌ها چند پهپاد به سمت اسرائیل پرتاب کردند. حزب‌الله نیز دیگر هیچ توان تهاجمی نداشت و خود را کنار کشید. پادشاهی‌های نفتی خلیج به‌طور نمادین اعتراض کردند، زیرا نمی‌خواستند به دلیل حضور پایگاه‌های نظامی آمریکا در خاکشان، هدف انتقام‌جویی ایران قرار گیرند. در حقیقت، آن‌ها از ضعف ایران که اصلی‌ترین رقیبشان محسوب می‌شود، خرسندند، اما از توانایی‌های آسیب‌رسانی آن هراس دارند.

عربستان سعودی تحت رهبری محمد بن سلمان، بر توسعه اقتصادی خود در چارچوب «چشم‌انداز ۲۰۳۰» تمرکز کرده است. این کشور از موشک‌های ایرانی که از شمال یمن شلیک می‌شوند بیم دارد و برای خنثی کردن حوثی‌ها، از پرداخت مستمری ۱۰۰ میلیون دلاری در ماه به آن‌ها دریغ نمی‌کند.^۸ ولیعهد نگران حمله موشکی ایران به پایانه‌های نفتی در سواحل خلیج فارس و به‌ویژه به ایستگاه‌های نمک‌زدایی آب دریاست که شهرهای ساحل شرقی تا ریاض (پایتخت ۶ میلیون نفری) را تغذیه می‌کنند. سایر کشورهای عرب خلیج نیز نگرانی‌های مشابهی دارند.

ارزیابی دقیق خسارات وارد شده به برنامه هسته‌ای ایران در ژوئن ۲۰۲۵ دشوار است. آیا این برنامه به شدت آسیب دیده است؟ آیا زمان لازم برای ساخت سلاح هسته‌ای یک یا دو سال به تأخیر افتاده است؟ از نظر دونالد ترامپ، این یک پیام هشدارآمیز بود تا ایران را به میز مذاکره بکشاند. او تا ۳۱ دسامبر ۲۰۲۵ به ایران مهلت داده بود تا ذخایر

^۸ مصاحبه با یک دیپلمات اروپایی در بحرین، ۲۰۲۵.

اورانیوم غنی‌سازی شده خود را از بین ببرد، برنامه هسته‌ای خود را برای همیشه متوقف کند و برنامه موشکی‌اش را به میزان قابل توجهی محدود سازد. رئیس‌جمهور آمریکا و نخست‌وزیر اسرائیل توهم چندانی درباره نتیجه مذاکرات نداشتند، زیرا این شرایط برای علی خامنه‌ای و رهبران جمهوری اسلامی به‌سادگی غیرقابل قبول بود؛ کسانی که متقاعد شده‌اند اسرائیل تنها «یک غده سرطانی بدخیم»⁹ است که باید ریشه‌کن شود و ایالات متحده چیزی جز تجسم شیطان نیست. در چنین شرایطی، بمباران‌هایی که از ۲۸ فوریه آغاز شده است، اجتناب‌ناپذیر بود. به نظر می‌رسد اسرائیل مصمم است تهدید ایران را به‌طور کامل از بین ببرد. با این حال، لازم است جنگ آمریکا علیه ایران را در مقیاسی کاملاً متفاوت درک کرد.

ب- ایالات متحده می‌خواهد قدرت اول جهان باقی بماند

شعار «عظمت را دوباره به آمریکا بازگردانیم.» دونالد ترامپ، یادآور شعار «آمریکا بازگشته است.» رونالد ریگان است که هنگام آغاز به‌کارش در ژانویه ۱۹۸۱ مطرح شد. مهمانان افتخاری آن مراسم کسی نبودند جز گروگان‌های آمریکایی که به‌تازگی توسط جمهوری اسلامی ایران که به سفارت آمریکا در تهران یورش برده بود آزاد شده بودند. این تحقیر هرگز توسط ایالات متحده در قبال ایران هضم نشد. دونالد ترامپ متعلق به آن نسل از آمریکایی‌هاست که این خاطره در ذهنشان حک شده است، امری که به خصومت او با ایران دامن می‌زند. اما استراتژی او فراتر از چارچوب خاورمیانه است، چرا که در واشنگتن، هر بحرانی در ابعاد جهانی آن سنجیده می‌شود. رونالد ریگان

⁹ I24 News, 22 septembre 2024,

<https://www.i24news.tv/fr/actu/israel/diplomatie-defense/artc-khamenei-accuse-israel-de-commettre-des-crimes-honteux-contre-des-enfants-et-appelle-a-son-elimination>

سیاستمداری بود که قدرت آمریکا را پس از شکست در ویتنام و عقب‌گردها در آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی و افغانستان در دوران ریاست‌جمهوری جیمی کارتر، بازسازی کرد. او با بازگشت به «رنالیسم تهاجمی»¹⁰ توانست اتحاد جماهیر شوروی را در سراسر جهان مهار کند و نقش به‌سزایی در فروپاشی آن ایفا کرد. به نظر می‌رسد دونالد ترامپ تا حد زیادی از رونالد ریگان الهام می‌گیرد؛ نه به این دلیل که بخواهد روسیه را سرنگون کند چرا که او روسیه را تهدیدی حیاتی برای منافع آمریکا نمی‌بیند، بلکه برای اینکه مانع تبدیل شدن چین به ابرقدرت جهان شود. در این میان، ایران نیز همانند ونزوئلا کشوری است که باید به حوزه نفوذ آمریکا بازگردانده شود تا چین از دسترسی به انرژی فراوان و ارزان‌قیمت محروم گردد. علاوه بر این، هدف از نمایش قدرت نظامی آمریکا، نزدیک کردن متحدانی است که در بیست سال گذشته تحت تأثیر ایده‌آل چندجانبه‌گرایی، از واشنگتن فاصله گرفته بودند.

۱- بازگشت دیپلماسی ناوهای توپ‌دار در آمریکای لاتین

تجدید هژمونی سلطه آمریکا از دریای کارائیب آغاز شد، درست همان‌جایی که فیدل کاسترو با پشت‌گرمی شوروی می‌خواست نفوذش را گسترش دهد. در سال ۱۹۸۳، ناوگان آمریکا در جزیره گرنادا، در نزدیکی ونزوئلا، نیرو پیاده کرد؛ جایی که یک دولت «انقلابی مردمی» در سال ۱۹۷۹ با کمک کوبا قدرت را به دست گرفته بود. این عملیات حدود بیست کشته در سمت آمریکایی‌ها و صد کشته در میان نیروهای کوبایی و گرنادایی بر جای گذاشت. رونالد ریگان همچنین نیکاراگوئه را هدف قرار داد، جایی که رژیم ساندینیستای دانیل اورتگا که در سال ۱۹۸۰ به قدرت رسیده بود از سال ۱۹۸۴ به‌طور خطرناکی به کوبا نزدیک شده بود. رئیس‌جمهور آمریکا در آن زمان تحریمی را علیه این

¹⁰ Offensive realism

کشور وضع کرد و از یک گروه چریکی ضدانقلابی (کنترها) برای سرنگونی دولت انقلابی ساندینیستا حمایت نمود. در نهایت، اورتگا در انتخابات ۱۹۹۰ شکست خورد. عملیات‌های دیگری نیز در آمریکای لاتین برای مبارزه با نفوذ کمونیسم انجام شد، مانند حمایت از سرکوب شورش‌های «راه درخشان» (یک گروه با گرایش‌های مائوئیستی) که پرو را پی‌ثبات کرده بود. هدف رونالد ریگان محافظت از «حیات خلوت» آمریکا بود تا بتواند با توان بیشتری در مناطق پیرامونی اتحاد جماهیر شوروی، با این ابرقدرت مقابله کند.

شباهت خاصی میان تاکتیک فعلی دونالد ترامپ و گذشته وجود دارد. در اوایل ژانویه ۲۰۲۶، رئیس‌جمهور آمریکا دستور بازداشت رئیس‌جمهور ونزوئلا، نیکلاس مادورو، را صادر کرد. او توسط یک تیم کماندویی آمریکایی که برای دستگیری‌اش به کاخ ریاست‌جمهوری آمده بودند، بازداشت شد. اتهام او «توطئه نارکو تروریستی» (تروریسم مواد مخدر) اعلام شده است. واشنگتن این شخصیت را متهم می‌کند که به مدت یک ربع قرن، انتقال محموله‌های غیرقانونی مواد مخدر به ایالات متحده را تسهیل کرده و به کارتل‌های مواد مخدر و جنبش‌های تروریستی ضدآمریکایی یارانه پرداخته است. امروز، دولت ونزوئلا خود را ناچار می‌بیند که وارد یک گذار دموکراتیک به نفع پیروزی اپوزیسیون طرفدار آمریکا شود. این کشور همچنین باید از فروش نفت ارزان قیمت به چین و حمایت از کوبا دست بکشد. دونالد ترامپ تهدید کرده است که اگر این اهداف تا پایان سال ۲۰۲۶ محقق نشوند¹¹، مداخله نظامی مستقیم در ونزوئلا صورت خواهد گرفت. در واقع، حمله به ایران باید به عنوان یک درس عبرت عمل کند.

سیاست‌های توسعه‌طلبانه ترامپ در آمریکای لاتین و خاورمیانه، بازتابی از تقابل او با چین است. از ابتدای دهه ۲۰۰۰، چین به تدریج سهم بازار را در این مناطق از آن خود

¹¹ مصاحبه با یک دیپلمات آمریکایی در اربیل، ۲۰۲۶.

کرده و در سال ۲۰۱۵ حتی موفق شد با پشت سر گذاشتن ایالات متحده، به نخستین شریک تجاری منطقه تبدیل شود. اما حضور چین صرفاً به فروش کالاهای ساخته شده محدود نمی‌شود؛ این کشور به شدت به واردات مواد خام، معدنی و کشاورزی وابسته است. آمریکای لاتین که زمانی استراتژی صنعتی شدن را دنبال می‌کرد، از دهه ۹۰ میلادی وارد دوره «صنعت‌زدایی» شده و بار دیگر به جایگاه سنتی خود، یعنی تأمین‌کننده مواد اولیه (مشابه دوران استعمار)، بازگشته است. صنایع چین برای تداوم رشد و تأمین بازارهای خود، نیازی حیاتی به این منابع دارند. هدف آمریکا لزوماً محروم کردن کامل چین از این منابع نیست، بلکه قصد دارد با محدود کردن دسترسی، هزینه‌ی این واردات را برای پکن بالا ببرد؛ به‌ویژه در مواردی که امتیاز استخراج این منابع در اختیار شرکت‌های آمریکایی باشد. چرا که بزرگترین نگرانی واشینگتن این است که شرکت‌های چینی از طریق نفوذ در میان مقامات محلی، مستقیماً مدیریت و بهره‌برداری از منابع سرزمین‌های آمریکای جنوبی را به دست بگیرند.

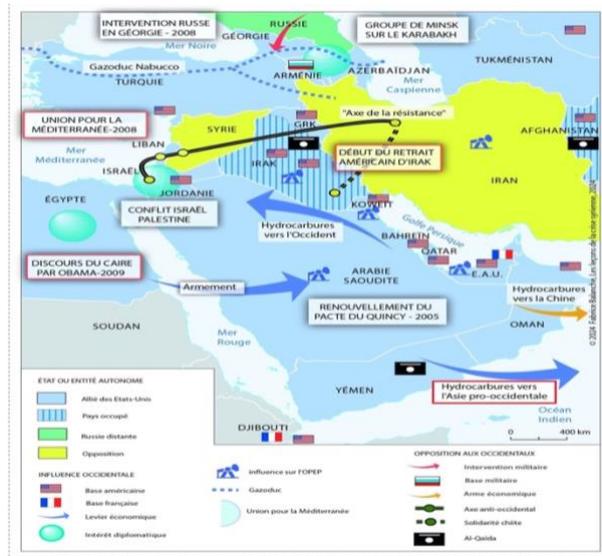
۲- خاورمیانه باید همچنان قلمرو اختصاصی آمریکا باقی بماند

خاورمیانه منطقه کلیدی دیگری برای واشینگتن است، زیرا آن‌ها معتقدند که چین در بیست سال گذشته در آنجا نیز جای پای خود را باز کرده است. در حال حاضر، بیش از یک‌سوم هیدروکربن‌های منطقه راهی چین می‌شود¹². در عراق، شرکت‌های چینی به دلیل کناره‌گیری شرکت‌های غربی (به علت حضور ایران، خطرات امنیتی و فساد گسترده)، بیش از ۵۰ درصد نفت را استخراج می‌کنند. چین با خرید منابع انرژی ایران به قیمت پایین، از تحریم‌های اعمال شده توسط جامعه جهانی علیه این کشور سود می‌برد،

¹² [10] US Energy Information Administration, "Amid regional conflict, the Strait of Hormuz remains critical oil chokepoint", 16 juin 2025, <https://www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=65504>

همان‌طور که در ونزوئلا و روسیه انجام داده است. این کشور همچنین از مشارکت راهبردی خود با ایران بهره می‌برد تا دسترسی ویژه‌ای به بهره‌برداری از منابع انرژی عراق و بازارهای عمومی داشته باشد. چین در ازای کمک آن‌ها در عراق، به واسطه‌های ایرانی و یا مستقیماً به دولت ایران مبالغی پرداخت می‌کند که این امر هزینه‌های اضافی برای عراق به همراه خواهد داشت. به این ترتیب، عراق برای یک نیروگاه برقی چینی، سه برابر قیمت پرداخت خواهد کرد: هزینه واقعی نیروگاه، معادل آن به عنوان رشوه به واسطه‌های مختلف، و ساخت یک نیروگاه سوم در ایران که به عنوان تشکر از رژیم ایران برای کمک‌هایش، به صورت رایگان هدیه داده می‌شود. عراق برای اقتصاد ایران حیاتی است، زیرا به آن اجازه می‌دهد از تحریم‌ها بگریزد، دلار به دست آورد و با موضع قدرت با چین مذاکره کند.

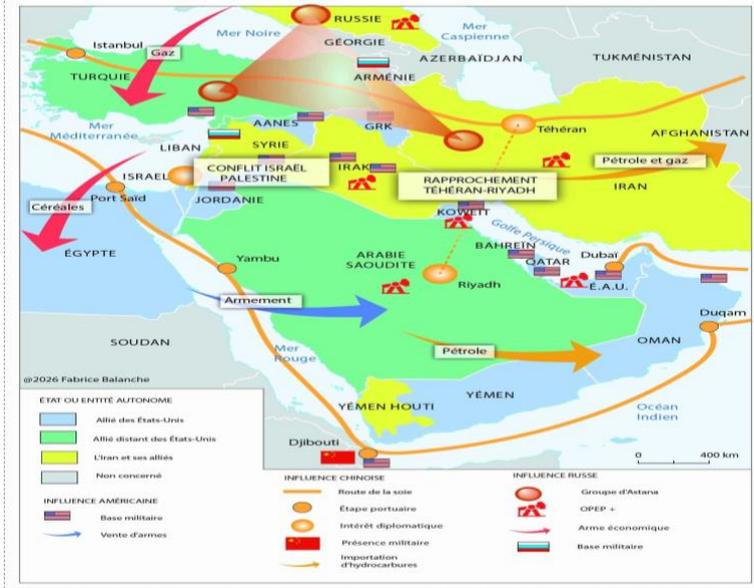
نقشه ۳: خاورمیانه پیش از بهار عربی: حیاط خلوت غربی‌ها



منبع: نویسنده

در مارس ۲۰۲۳، چین به عنوان میانجی بین ایران و عربستان سعودی عمل کرد که منجر به ازسرگیری روابط دیپلماتیک بین این دو کشور و فروکش کردن تنش‌ها شد. به عنوان مثال، در ازای پذیرش مجدد بشار اسد در اتحادیه عرب، عربستان سعودی خواستار توقف شلیک موشک‌های حوثی‌ها به خاک خود شد و در مقابل، تخصیص ماهانه حدود ۱۰۰ میلیون دلار را پذیرفت. این موفقیت دیپلماتیک چین در منطقه‌ای که پیش از این، چنین منازعاتی در واشنگتن حل و فصل می‌شد، ضربه‌ای به اعتبار ایالات متحده بود. این وضعیت ناشی از مخالفت محمد بن سلمان در سپتامبر ۲۰۲۲ با افزایش تولید نفت عربستان بود؛ درخواستی که برای تأمین بازار و کاهش قیمت‌ها در بستر تحریم‌های اعمال‌شده علیه روسیه مطرح شده بود، چرا که آن تحریم‌ها قیمت هیدروکربن‌ها را به اوج رسانده بودند. در واقع، از زمان معاهده کوئینسی که در سال ۱۹۴۵ توسط روزولت و ابن‌سعود امضا شد، عربستان سعودی در ازای وفاداری به سیاست اقتصادی آمریکا، از حمایت نظامی این کشور برخوردار می‌شد. تنظیم‌کننده بزرگ جهانی قیمت نفت باید زمانی که حامی آمریکایی‌اش قیمت را بسیار پایین می‌داند، تولید خود را کاهش دهد و زمانی که به نفع آمریکا است، آن را افزایش دهد. این اتفاق در سال ۲۰۱۴ رخ داد، زمانی که ایالات متحده می‌خواست اقتصاد روسیه را برای مجازات پوتین به دلیل تهاجم به کریمه به زانو درآورد. این عدم نفع، هزینه‌ی هنگفتی برای عربستان سعودی داشت که با بی‌میلی آن را پذیرفت و ذخایر مالی خود را برای خدمت به سیاست آمریکا تحلیل برد.

نقشه ۴ : خاورمیانه؛ تلاش برای خروج از سلطه آمریکا تا پیش از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ ، روسیه و چین در موضع نهاجمی



منبع: نویسنده

محمد بن سلمان اکنون تمایل کمتری دارد تا توسعه عربستان سعودی را برای رضایت سیاست‌های آمریکا فدا کند. او نسبت به حمله به ایران بسیار با احتیاط برخورد می‌کند، زیرا می‌داندست این امر می‌تواند پروژه اقتصادی او، «چشم‌انداز ۲۰۳۰»، را بی‌ثبات کند؛ پروژه‌ای که بر پایه آمایش سرزمینی جسورانه، سرمایه‌گذاری در بخش خدمات پیشرفته و گردشگری، و پویایی بازار مسکن بنا شده است. این طرح که با نمایشگاه جهانی ۲۰۳۰ در ریاض به اوج خود می‌رسد، برای دستیابی به اهدافش، بازگرداندن اعتماد به اقتصاد و جذب سرمایه‌های خارجی و کارآفرینان، به ثبات منطقه‌ای نیاز دارد. سایر پادشاهی‌های نفتی خلیج نیز در وضعیتی مشابه قرار دارند، افزون بر اینکه دارای زیرساخت‌های حیاتی بسیار آسیب‌پذیری در برابر حملات ایران هستند. اگر ایران نیروگاه‌های برق را که همزمان

به عنوان ایستگاه‌های نمک‌زدایی آب دریا نیز عمل می‌کنند نابود کند، تمام این کشورها به سرعت زمین‌گیر خواهند شد. علاوه بر این، این تنش نظامی می‌تواند به تصویر آن‌ها به عنوان «پناهگاه امن» که جذب‌کننده گردشگران، سرمایه‌گذاران املاک لوکس، جریان‌های سرمایه بین‌المللی، حمل‌ونقل هوایی مسافری و ترانزیت دریایی کالا است، آسیبی جبران‌ناپذیر وارد کند؛ دو فعالیت آخر برای امارات متحده عربی اهمیت بسیار زیادی دارند.

به‌طور کلی، از آغاز بهار عربی، ایالات متحده در خاورمیانه به نفع روسیه، ایران و چین عقب‌نشینی کرده بود. روسیه با مداخله مستقیم در سپتامبر ۲۰۱۵ برای حمایت از رژیم بشار اسد، به‌طور عمیق در سوریه ریشه دواند. ایران موفق شد یک محور ژئوپلیتیک بین تهران و بیروت ایجاد کند و بدین ترتیب نفوذ خود را بر عراق، سوریه و لبنان گسترش دهد. جمهوری اسلامی به لطف پیروزی حوثی‌ها در شمال یمن، به یک موقعیت ژئواستراتژیک مسلط در برابر پادشاهی‌های نفتی خلیج دست یافت؛ چرا که در عمل قادر است تنگه‌های هرمز و باب‌المندب را مسدود کرده و این کشورها را از امکان صادرات هیدروکربن‌هایشان محروم کند. عقب‌نشینی آمریکایی‌ها در سال ۲۰۱۷ از تعهدشان برای تأمین تجهیزات نظامی لازم جهت نابودی حوثی‌ها به منظور جلوگیری از حمام خون میان غیرنظامیان، با واکنش بسیار منفی عربستان سعودی و امارات متحده عربی مواجه شد. این کشورها در قابلیت اطمینان به ایالات متحده به عنوان یک متحد تجدیدنظر کردند و همین امر آن‌ها را سوق داد تا به دنبال توافقی با ایران باشند، به روسیه نزدیک شوند و به‌ویژه پیوندهای خود را با چین تقویت کنند که می‌توانست بر تهران نفوذ داشته باشد. رها کردن مبارک در مصر و بن‌علی در تونس توسط غربی‌ها نیز نگرانی‌هایی را برای پادشاهی‌های نفتی خلیج ایجاد کرد، زیرا بیم آن داشتند که در صورت شورش مردمشان، مورد حمایت قرار نگیرند. اگرچه «دولت رفاه» اجازه می‌دهد صلح

اجتماعی با شهروندان بومی حفظ شود به جز در بحرین به دلیل تقابل سنی و شیعه، اما این موضوع در مورد اکثریت جمعیت مهاجر صدق نمی‌کند. نمایش قدرت دونالد ترامپ در این منطقه، نگرانی‌های متحدان خود در خلیج را تسکین می‌دهد و در عین حال، کسانی را که به فکر رهایی [از سلطه آمریکا] هستند، تهدید می‌کند. می‌توان حمله اسرائیل به مقر حماس در دوحه در ۹ سپتامبر ۲۰۲۵ را به عنوان هشداری خطاب به پادشاهی قطر تلقی کرد. غیرقابل تصور است که اسرائیل بدون تأیید ایالات متحده، جرئت انجام چنین اقدامی را داشته باشد.

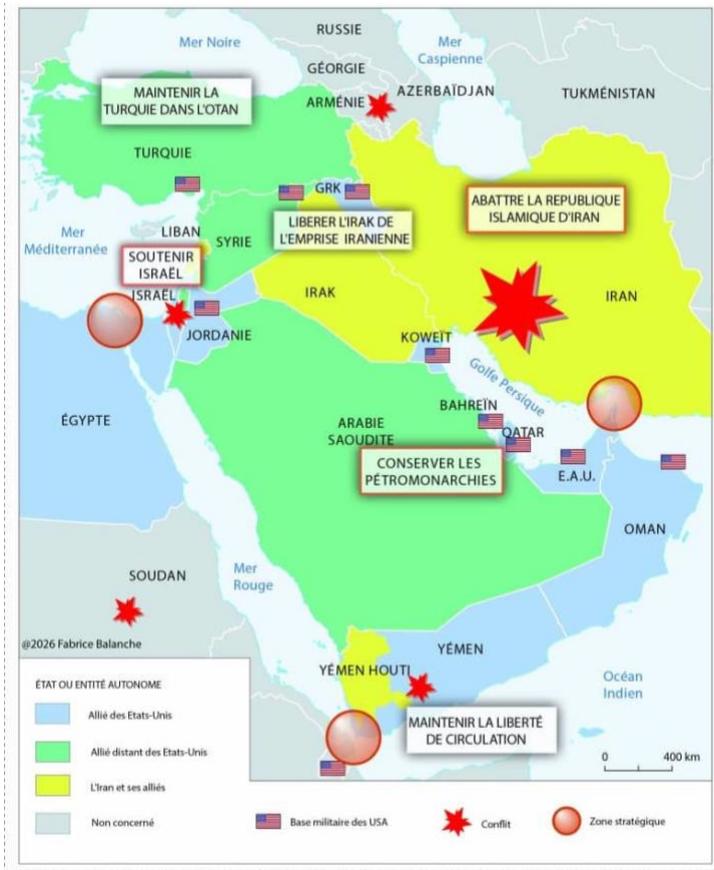
نتیجه‌گیری: بازگشت ایالات متحده به رئالیسم تهاجمی

خانه تکانی بزرگ اسرائیل در خاورمیانه با حمایت ایالات متحده انجام می‌شود، به‌ویژه از زمان به قدرت رسیدن دونالد ترامپ؛ چرا که دو کشور استراتژی همگرایی نسبت به ایران دارند، اما با انگیزه‌های متفاوت که به ابعاد و جایگاه آن‌ها در شطرنج جهانی مربوط می‌شود. پس از ۷ اکتبر، اسرائیل بر آن شد تا از شر متحدان محلی ایران که نزدیک‌ترین دشمنانش هستند (حماس، حزب‌الله و رژیم بشار اسد) خلاص شود. هدف اصلی آن، پایان دادن به سلطه ایران است که با برنامه هسته‌ای و موشکی خود بزرگترین تهدید محسوب می‌شود. برای ایالات متحده تحت حاکمیت دونالد ترامپ، اراده تهران برای دستیابی به بمب اتمی تهدیدی جدی است که باید نابود شود. با این حال، جنگ علیه ایران بخشی از یک استراتژی جهانی‌تر است که هدف آن تضمین برتری ایالات متحده در صحنه جهانی در چارچوب تقابل با چین است. نمایش «قدرت سخت¹³» آمریکا باید بازگشت متحدان به حوزه نفوذ خود را ممکن سازد، به جای آنکه شاهد رهایی آن‌ها و برقراری روابط مستحکم با روسیه و چین باشد. کنترل دقیق منابع انرژی، به‌ویژه نفت،

¹³ Hard Power

برای کشورهایمانند هند که آنها نیز نفت ارزان قیمت خود را از روسیه، ونزوئلا و ایران تأمین می‌کنند، حیاتی است.

استراتژی آمریکا در خاورمیانه: محافظت از اسرائیل، سرنگونی رژیم ایران و حفظ سلطنت‌های نفتی



منبع: نویسنده

آیا دونالد ترامپ در بلندمدت در نظر دارد یک کارتل نفتی متشکل از تولیدکنندگان اصلی، از جمله روسیه، ایجاد کند؟ این مانور به او اجازه می‌دهد تا رشد چین را مهار کند.

همان‌طور که هنری کسینجر تلاش کرده بود از رقابت بین چین مائو و روسیه برژنف بهره‌برداری کند، رئیس‌جمهور آمریکا نیز به دنبال ایجاد شکاف در اتحاد دوباره شکل‌گرفته بین مسکو و پکن در دو دهه اخیر است تحریم‌های بین‌المللی علیه صادرات انرژی روسیه، مسکو را ناچار کرده است که فعلاً محصولات خود را با تخفیف به چین بفروشد؛ وضعیتی که تا زمان تداوم جنگ اوکراین ادامه خواهد داشت. پکن نیز از این فرصت برای گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی پشاوروی و سیرری شرقی استفاده می‌کند؛ مناطقی که به نوعی سوپاپ اطمینانی برای سرریز جمعیت چین محسوب می‌شوند و می‌توانند در آینده میل به «تجدیدنظرطلبی ارضی» (پان‌چینی‌سم) را ایجاد کنند. بنابراین، تلاش‌های دیپلماتیک واشنگتن برای پایان دادن به این جنگ باید بر اساس همین استراتژی جداسازی مسکو از پکن تحلیل شود. فرقی نمی‌کند اگر مجبور باشند دونباس را به روسیه واگذار کنند و الحاق کریمه به مسکو را به رسمیت بشناسد. در سال ۱۹۳۹، فرانسه منطقه «سنجاق اسکندرون» (سرزمینی سوری) را به ترکیه واگذار کرد تا مانع از هم‌پیمانی آن با آلمان شود. در سال ۱۹۳۵ نیز فرانسه و بریتانیا با این تصور که می‌توانند از اتحاد ایتالیای فاشیست با آلمان جلوگیری کنند، حاکمیت ایتالیا بر اتیوپی (که تازه فتح شده بود) را به رسمیت شناختند، در حالی که این کشور عضو جامعه ملل بود. تاریخ سرشار از نمونه‌هایی است که تفسیر وضعیت ژئوپلیتیک کنونی را ممکن می‌سازد. واضح است که نباید مسائل را از منشور «حقوق بین‌الملل» نگریست، بلکه باید آن‌ها را از زاویه موازنه قدرت و «رنالیسم تهاجمی» درک کرد.

گوار
K O M A R

<https://govarikomar.org>